

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۴/۱۳

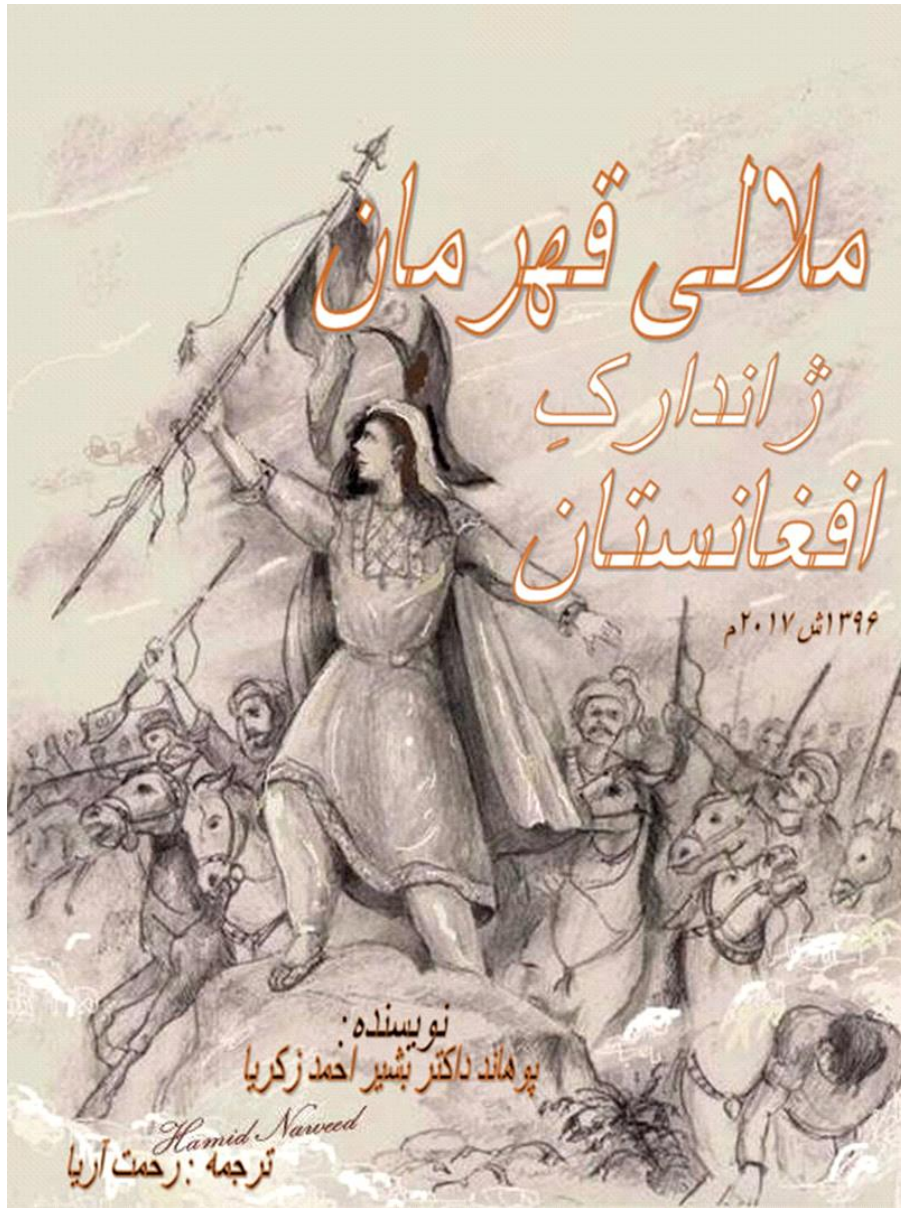


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

## ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان  
ناول تاریخی (قسمت چهارم بخش سوم)



د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

## قسمت چهارم

### بخش سوم:

آغاز فصل بهاران بود که از مریضی خواهرم خبر شدم؛ با سردار ایوب خان و مشاورین او که دوستان نزدیک و مریبام بودند مانند سردار زکریا و فرزندش سردار تاج محمد خان خدا حافظی کردم. راه سفر دامنه دار را بوسیله خط ریل شمالغرب هند برتانوی بطرف بندر کراچی در پیش گرفتیم و از آنجا راه سفر بحری بطرف مارسلی<sup>۱</sup> و پاریس را آغاز کردم. طی این سفر بحری که منحیث طبیب کشتی هم مصروف خدمت شدم، فرصت یافتیم تا یادداشتهای و دفتر خاطرات روزانه ام را تکمیل نمایم.

در این زمان خطوط اتصالی ریل در اروپا نه تنها به گسترش شان در شهرها ادامه می دادند بلکه به شهرکها هم راه می یافتند و مردم را وصل می کردند و تسهیلات لازم را برای تجارت و صنعت مهیا می ساختند و هم شرایط دفاعی ولایات را قویتر می ساختند. قبلاً یک تیلاگرامی به دوست خوبم مسیو جک فرانسوا فرستاده بودم و او در ستیشن ریل پاریس گاردی دی سود<sup>۲</sup> منتظرم بود. بعد از سالهای غیابت از هم، با دیدن همدیگر خیلی خوش شدیم. جک بلادرنگ مرا در یک گادی قشنگ و فیشنی با خود گرفت و مرا به همان هتل سابق رساند. بعد از گذاشتن بکسها و لوازم و گرفتن غسل به اتاق نانخوری قدیمی خود رفتیم. مسلماً که کسی مرا اینبار به علتی نه شناخت که تمام کارکنانی را که من می شناختم دیگر آنجا نبودند ولی جای همانجای آشنا بود که قبلاً دیده بودم. در جریان نان شام جک سؤالاتی زیادی در باره شرق مطرح کرد ولی آنقدر پرسید که غذایم را به مشکل خلاص کردم. واقعیت این است که گرسنگی سخت بی تابم ساخته بود و میخواستم غذای خوشمزه فرانسوی را بخورم ولی در عین زمان ناگزیر بودم به سؤالات دوست اسبق «شهر روشنگری» و مهمان دارم جواب می گفتم. همان شب توانستم تا اندازه عمیق و راحت بخوابم، خوابی راحتی را که چندین سال نداشته بودم. روز بعد جک آمد مرا از هتل با خود گرفت و به کافی دی له پی<sup>۳</sup> بُرد. فضای دلپسند و پر مایه بمن روح تازه داد. به اضافه آن عطر بسیار خوب پاریسی هنوز هم نشه ترم ساخت. در جریان نان شام که نان خوشمزه فرانسوی بود، صحبت ما در باره سرزمینهای دور افتاده و شگفت انگیز با مشخصات مردمان شان، کلتور مختلف شان و موسیقی آرامش بخش و باروک «موسیقی که آهنگهای پر از ریزه کاری باشد» بود چنان موسیقی ای که شنیدن آن به انسان بال و پر میدهد و به دنیای دیگر هستی می برد. به جک از مولانا رومی یاد کردم که گفته بود، «غذای خوشمزه، مؤنس طرب انگیز، مصاحب کام بخش، موسیقی ژرف میتواند ما را با نردبان خویش به آسمان هفتم برساند.» و رومی همه آنرا مختصراً «صحبت» یاد کرده است. زمانیکه در باره مسلمان و اینکه آنان به چه ایمان دارند صحبت کردیم من با هیجان برایش گفتم «جک! من در کابل کسی را دیده ام که شاید بزرگترین فیلسوف معاصر عالم اسلام باشد، نامش سید جمال الدین است، کسیکه بخاطر عقایدش از هر کشور مسلمان و اروپائی بیرون کشیده است. من از او خیلی آموخته ام ولی با تأسف که دسایس دربار کابل وی را مجبور ساخت تا افغانستان را ترک کند، به فارس بیاید و از آنجا به غرب آمد. آیا در موردش چیزی شنیده ای که اکنون کجا باشد؟» جک در میان تبسّم آهسته به پشت دستم زد و گفت «تو چی خبر داری؟ آیا نمی فامی که تمام سرکهای جهان به پاریس منتهی میشه. وی فعلاً در پاریس است و در بین حلقات دانشمندان بنام افغانی شهرت دارند. بسیاری آنانیکه علاقمند به فلاسفه شرق بخصوص فلسفه اسلام باشند مقالات، لکچرها و سفرهای او را دنبال می کنند.» با هیجان گفتم «آیا تا به حال او را دیده اید؟» جک «نخیر، او را ندیده ام ولی یکی از لکچرهایش را در سیل دی ریچلیو<sup>۴</sup> در پوهنتون پاریس - سوربون<sup>۵</sup> شنیده ام. باید بگویم که وی خیلی اثر گزار بود.» با بی صبری پرسیدم «میتانی بگویی چطور میتانم او ره ببینم» جک در جواب گفت «راستش را بگویم نمیدانم ولی اگر دوست قدیمی ما الکسندر دی توکویل<sup>۶</sup> بیادت باشه، همو ره یکدفعه همراه الافغانی به معیت یک گروه در کافی دی پیکس<sup>۷</sup> دیدم، شاید الکسندر بفامه که افغانی در کجاست.» بلادرنگ اضافه کردم «خیلی خوش خواهم شد که افغانی را در پاریس شما در پایتخت مفرین آزاد ببینم.» وی با شور و شغف گفت «خوب، این یک فرصت خیلی عالی برای هردوی ما خواهد بود تا از نابغه شرق چیزی بشنویم. کوشش می کنم تا به فردا با الکسندر

1 - Marseille

2 - Garde de Sud of Paris

3 - Café de la Paix

4 - Sale de Richelieu

5 - Université Paris- Sorbonne

6 - Alexander de Tocqueville

7 - Café de Paix

تماس بگیریم و بعد بخودت بر میگردد.» زمانیکه او مرا در هوتل پائین کرد از فرط شادمانی جیغ کشیدم ( «بسیار زیاد تشکر دوست خوبم «تا فردا، به امان خدا»» )

صبح روز بعد، وقت تر از خواب بیدار شدم، دروازه های فرانسوی منتهی به بالکن اطاقم را باز کردم و هوای مشهور و پرطراوت پاریس را که معطر از عطر شگوفه های بهاری بود، عمیقاً استنشاق کردم. احساس شادی و شغف در وجودم جوانه میزد. از میزبان هوتل تقاضا کردم که ناشتای صبحم را به بالکن اتاقم بیاورند. در اثنا، یک کافه شیر چای، نان دراز ساندویچی «شیرین ترین نان فرانسوی» را با مسکه، مربای شگوفه گیلاس و انواع مختلف پنیر های فرانسوی در چای صبحانه صرف میکردم به این فکر شدم که چرا بعضی صبح ها عده ای خسته و کوفته و مغموم از خواب بیدار میشوند و برخی ها مثل امروز صبح پر از احساس شادی و شغف می باشند. فکرم در جستجوی جواب بود؟ فکر میکردم چرا؟ زمانیکه خوب فکرم را متمرکز ساختم خواب شب گذشته بیادم آمد که در ابر نسیان پیچیده شده بودم. با اندک سعی هاله ابر ها در ذهنم دامنۀ شان را بر می چینند و رویایم برملا میگردد. من بزرگمردان فرانسوی چون روسو<sup>۹</sup>، لاوازیه<sup>۱۰</sup>، مونتسکیو<sup>۱۱</sup>، لامارتین<sup>۱۲</sup> و غیره را می بینم که همه بالا سرم در ابر ها با هم جمع شده اند. من بر فراز تپه قرار داشتم و سعی میکردم به هوا بلند شوم و به مجلس این مردان بزرگ نزدیک شوم و صدای شانرا بشنوم. می دویدم و بالا پائین خیز می زدم ولی چیزی دستیاب نمی شد. ناگهان به مانند مرغ بحری پرواز کردم، دستانم را مثل بال شور میدادم و پاهایم را مثل شنا بجانم میزد. آهسته آهسته جوهر هوا را احساس میکردم، به همان اندازه که حقیقت هوا را بیشتر احساس میکردم به همان اندازه قادر به بلند شدن بر فضای فراز تپه می شدم. بعد از چند لحظه تپه ها و نهر های کوچک زیر پایم را از نگاه یک پرندۀ می بینم. اولین بارم بود که در عالم رویا پرواز می کنم و همه سبک وزنی، وجد و آزادی آنرا احساس کنم. باد ناگهان ابر ها را پراکنده میسازد و اجتماع این مردان بزرگ را از نظرم ناپدید میسازد. با بی میلی سرعت بال زدنم را کاهش میدهم و ثابت و مصمم دوباره به زمین بر میگردد. غبار افشان نازک صبح هنگام دامنۀ رویاهایم را می چیند و با خمیازه کشیدن و دراز کردن دست و پاها از خواب بیدار میشوم. با خود گفتم، باید به سمبولیزم این خواب تعبیری بیابم!

نگاه هایم به درختان پر از شگوفه های سفید بسته شد که در دو قطار زیبا در دو طرف سرک منتهی به هوتل با ناز سر بلند کرده و مغرورانه ایستاده بودند. فرانسوی ها فضای باز را خیلی خوش دارند، فضای که دیدرس چشم در گسترۀ افق بیکران چنان غرق شود، درست مثل اینکه از میان طاق قوسی ظفر<sup>۱۳</sup> بگذری و از میان خیابان شانزه لیزه<sup>۱۴</sup> عبور کنی و بعد به افق لایتنهای نگاه کنی. این است چشم انداز عمیق فرانسویان، ایلان<sup>۱۵</sup>.

منظر و چشم انداز افق را از ذهنم شستم و دوباره به رویایم برگشتم. ما امریکایی ها ضرب المثلی داریم که میگویند « آنقدر قهری که از خواب یا از پهلوی درست یا پهلوی غلط برخاسته ای.» جالب این است که من بیاد دارم افغانها هم یک ضرب المثلی مثل همین ضرب المثل ما دارند که میگویند، «چرا اینقدر قهری، مثل اینکه از پهلوی چپ برخاسته باشی!» مسلمانان ترجیح میدهند که از پهلوی راست از خواب برخیزند زیرا این یکی از عادات پیغمبر اسلام بود.

<sup>8</sup> - a demain, Adieu

<sup>۹</sup> - Rousseau : Jean-Jacques Rousseau : ژان ژاک روسو : ۲۸ جون ۱۷۱۲ - ۲ جولای ۱۷۷۸م : بزرگترین متفکر سوییسی که در پاریس زیسته است. افکارش در انقلاب فرانسه نقش اساسی داشت، مفهوم حقوق بشر را بصورت مشخص بکار گرفت و اندیشۀ او در نقد فلسفه خیلی عمیق است. کتاب قرار داد اجتماعی را در سال ۱۷۶۲م نوشت. م

<sup>۱۰</sup> - Lavoisier : Antoine-Laurent de Lavoisier : انتوان لاوازیه : ۲۶ اگست ۱۷۴۳ - ۸ می ۱۷۹۴م : دانشمند فرانسوی و اساس گذار کیمیاوی نوین. نخستین کسی بود که ترازو را برای فعل و انفعالات کیمیاوی در لابراتور مروج ساخت. م

<sup>۱۱</sup> - Montesquieu : Charles-Louis de Secondat : شارل لویی دوسکوندا و یا Baron de Montesquieu : بارون دو مونتسکیو : ۱۸ جنوری ۱۶۸۹ - فیروزی ۱۷۵۵م : یکی از متفکران بزرگ سیاسی فرانسه. نویسنده مشهور کتاب روح القوانين. م

<sup>۱۲</sup> - Lamartine : Alphonse Marie Louis de Prat de Lamartine : آلفونس ماری لویی دو پرات دو لامارتین : ۲۱ اکتوبر ۱۷۹۰ - ۲۸ فیروزی ۱۸۶۹م : شاعر، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی. م

<sup>13</sup> - Arc de Triumph

<sup>۱۴</sup> - Champs-Élysées : خیابان اعیان نشین و یکی از معابر اصلی شهر پاریس است که فرانسوی ها آنرا بنام زیباترین خیابان جهان یاد می کنند. شانزه لیزه با زیبایی فراوانش به معنی «دشت لیزه» است و لیزه در اساطیر یونان باستان به معنی بهشت است. م

<sup>۱۵</sup> - élan : یعنی انرژی، برجسته و شور شوق - م

در اثنائیکه در حالت نیمه رویاگونه و در عین حال غرق در فکر بودم، سلسله آنرا صدای تق تق دروازه برید. از جا بلند شدم و دروازه را باز کردم، دیدم آقای جکوویس است که با چهره پر خنده و آمدن ناگهانی خود غافلگیرم ساخت «سلام دوست عزیز<sup>۱۶</sup>، می فامی که چی؟» الکسندر با «افغانی» «سید جمال الدین - م» صحبت کرد و باشنیدن نام شما خیلی خوش شد و ما همه شام روز جمعه آینده برای نان شام دعوت استیم تا اوشان را در کافی دی له پی<sup>۱۷</sup> ملاقات نمائیم.» از فرط خوشحالی زیاد جک را قایم در آغوش گرفتم و از او تشکر کردم. به پیشخدمت هتل زنگ زدم تا یک ناشتای اضافی دیگر برای مهمانم بیاورد. من و جک دوباره به بالکن اتاق رفتیم و در پهلو میز نانخوری نشستیم. جک از بغل جیب خود یک کتابچه کوچک یادداشت را کشید و گفت «سکات! متبتم که این یادداشت را با علاقمندی خواهید خواند.» پرسیدم «این چیست؟ آیا بسیار مهم است؟» وی افزود «خوب، خودت خو در مورد عالم سترگ اسلامی ات برابم گفته بودی، حال فکر می کنم که این مسئله خودت را خیلی مصروف خواهد کرد که چرا «افغانی» در این روزها بر سر زبانهای مردم پاریس است. این کتابچه یادداشت در برگیرنده لکچرهای فیلسوف و پروفیسور فرانسوی ما ارنست رنان<sup>۱۸</sup> معنون به (اسلام و ساینس<sup>۱۹</sup>) است، که این لکچر را وی در پوهنتون سوربون داده بود و بعد به تاریخ ۲۹ مارچ سال ۱۸۸۳ م در «ژورنال دس دیبیتس<sup>۲۰</sup>» نشر شد و نیز جوابات «الافغانی» هم در شماره دیگر همین ژورنال به تاریخ ۱۸ ماه می سال ۱۸۸۳ م نشر شده است.» کتابچه را با صفحات نشانی شده باز کردم که در آنجا زکری از ملاقات این دانشمند و فرزانه مرد افغان با رنان درست بعد از مدت کوتاه رسیدن افغانی به پاریس شده بود و رنان گفته بود :

«کمتر کسی توانسته چنین انتباهی مثبتی را بر ذهنم بگذارد. صحبتی که با وی داشتم تا حد زیادی باعث شد تا تصمیم بگیرم موضوع سخنرانی خود در پوهنتون سوربون را در باره مناسبت میان روحیه کنجکاوی علمی و اسلام انتخاب نمایم. شیخ جمال الدین یک افغان است که کاملاً از تعصب اسلامی بدور است. وی از تبار آن نسل پر تکاپوی آریایی - از مناطق نزدیک هند - است که در آن روحیه پر جنبش و پر خروش آریایی زیر قشر رسمی اسلام رسمی هنوز زنده و پر حیات است. وی ثبوت والای این اصل بدیهیست که بارها اظهار داشته ایم که ادیان به همان اندازه ارزش دارند که نژادها آنها اذعان می کنند. آزادی افکار او و شخصیت نجیب و با صفا و وفای او چنان بالایم اثر گذاشت که فکر میکنم با او صحبت می کنم، فکر می کنم او روبرویم نشسته باشد، حیاتم می بخشد، فکر می کنم نام او درست مثل بزرگمردانی چون ابن سینا یا ابن رشد و یا یکی دیگر از آن شخصیت های بزرگ غیر مؤمن به مسیح برایم خیلی آشناست که برای پنج قرن محل و حامل عنعنه اندیشه و تفکر انسانی بودند. آنچه برای من بصورت خاص تداعی می شود، مقایسه این مظهر چشمگیر فرزاندگی با تصویربست که از کشورهای اسلامی در اینسوی فارس داریم، کشورهایایی که در آنها روحیه کنجکاوی علمی و فلسفی سخت شاد و کمیاب است. شیخ جمال الدین بهترین نمونه ی از پرخاش اقلیت برضد استیلا دینی است، که میتوان از آن استناد کرد.»

خواننده گرامی اجازه بدهید تا به اطلاع شما برسانم که ارنست رنان تیزس دکتورای خود را در باره «ابن رشد<sup>۲۱</sup> و رشدیه» نوشته اند. مزید بر آن جناب شان نبشته در مورد «مطالعات تاریخ ادیان» و نیز در میان سائر نبشته های

16 - Bonjour mon ami,

17 - Café de la Paix

18 - Ernest Renan

19 - Islam and Science

20 - Journal des Debats

21 - Averroes : أبو الوليد محمد ابن احمد ابن رشد ۱۴ اپریل ۱۱۲۶ - ۱۰ دسامبر ۱۱۹۸ م : در لاتین Averroes نوشته شده است. در قرطبه یا Córdoba هسپانیه تولد و در مراکش فوت کرده است. در حقوق و طب تحصیل کرده است. به وجود یک حقیقت ابدی یا خدا معتقد بود و گفت فلسفه با دین سازش ندارد. در غرب فلسفه او را بنام Averroism اورونسیم می نامند و در عربی

شان « منابع عیسویت » و « تاریخ اسرائیل » قابل ذکر اند. پیامد های ملاقات این دو دانشمند شرق و غرب از آن زمان تا کنون انعکاسات خود را بالای هر دو قاره جهان داشته است. برای اینکه حقیقتاً لکچر رنان را در باره « اسلام و ساینس »<sup>۲۲</sup> بدانیم، در آغاز او به اهمیت منبع دانش و یا به قول ما امریکائی « فرشته در گوشش چه می گوید؟ » اشاراتی دارد. وی که خود را در « سیطره و اقعیت، متعجبانه در رده ساده » قرار داده توضیح میدهد که « مافرانسوی ها (از لحاظ ملتی) طور مثال، از لحاظ زبانی رومن، از لحاظ مدنیت یونانی و از لحاظ مذهب یهودی استیم. » استدلال اول شان که متهم به استدلال تعبیض گرایانه شده، در واقع یک انتقاد تلخ و ناسزا آمیز بر علیه نژاد سامی عرب است. رنان با ذکر نامهای دانشمندان بزرگ عرب در عرصه های ساینس و فلسفه تلاش دارند ثابت سازند که اینان اعراب حقیقی نیستند بلکه اینها فارسیان، حرانی ها<sup>۲۳</sup>، سوریایی و آریائی های ایندو - اروپایی اند. ارنست رنان که از بریتنی فرانسه « ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ م » اند در یک پوهنخی علوم الهیات محصل بود تا کشیش شود، ولی بنابر دلیل نامعلومی کلیسای رومن کاتولیک را در سال ۱۸۴۵ م بخاطری ترک کرد که به نظرش آموزه های کلیسایی با یافته های تاریخ انتقادی ناسازگاری داشت ولی عقیده نیمه - عیسوی ایمان بخدا را حفظ می کند. وی در سال ۱۸۶۲ م رساله « زندگی عیسی » را نوشت مگر کلیسا آنرا خصمانه محکوم کرد. پوهاند رنان از یکطرف نفرت خود را از یهودان و اعراب بخاطر نژاد سامی بودن شان بیان می دارد که می گوید قادر به « ادراک » موضوع « متعالی ربوبیت » و کاستی های ان نیست « نه یهود و نه مسلمان به یزدان شناسی « تیولوژی » لذت بخش عشق فهمیده اند، » ولی از طرف دیگر معترف است که « این نژاد سامی است که جلال و ابهت ساختن دین انسانیت را دارند. » رنان ادامه می دهد،

این شخص لاهوتی منش را که هر روز بر سرنوشت جهان نظری دارد می توان ربانی انگاشت، نه بدان مفهوم که عیسی مسیح همه تجلیات ربانیت را در خود داشت یا به عباره علمای مسیحی « و اجد همه تجلیات ربانیت بود، » بلکه بدین معنی که عیسی مسیح کسی بود که بنی آدم هم نوع خود را واداشت تا بزرگترین گام بسوی الوهیت را بردارد. بشریت در کلیت خود مجموعه ایست از مخلوقات پست و خود خواه که صرف ازین نگاه از حیوانات برترند که خودخواهی شان بازتابی است نه ذاتی. از میان این خاکساری یکسان و همسطح، ستون هایی بسوی فلک قد می کشند و بر تقدیری بس والاتر گواهی می دهند. عیسی مسیح بلندترین این ستون هاست که به انسان حالی می دارد از کجا آمده است و سر منزلش باید کجا باشد... خدای عیسی مسیح آن رب ستمگر نیست که ما را حسب دلخواه خود می کشد، به لعنت خود گرفتار می سازد یا رستگاری می دهد. خدای عیسی مسیح (ابا<sup>۲۴</sup>) « پدر » ماست. این صدای اوست وقتی در درون خود آن الهام لطیفی را می شنویم که نجوای « یا ابی » برمی کشد. خدای عیسی مسیح آن حکمران خودکامه پر حب و بعض نیست که بنی اسرائیل را برتر از دیگران برای خود برگزیده است و آنانرا مشمول حمایت خاص خود می سازد. وی خدای بشریت است. وی نه وطن خواهیست چون مکابیان<sup>۲۵</sup> « نام خاندان یهودی که از حدود ۱۶۴ تا ۳۷ قبل از میلاد بر فلسطین حکومت می کردند - م » و نه یزدان سالاریست « تیوکرات<sup>۲۶</sup> » چون یهودای جلیلی<sup>۲۷</sup>. وی به آنانی که زیرکانه اعراض بیرونی وجود او را جستجو می کردند می گفت که « سلطنت خدا در درون شماسست ». عیسی مسیح علیه شریعت

بنام رشدیاد شده که میتوان آنرا این رشد گرایی ترجمه کرد و سعی دارد فلسفه ارسطو را با اسلام تطبیق کند. این رشد درست مانند دین بودایی به ابدی بودن روح باور نداشت. فصل المقال کتاب مشهور اوست. این رشد از بزرگترین دانشمندان اهل سنت مالکی است ولی با این وجود هم از طرف کلیسای عیسوی و هم از طرف علمای اهل سنت عصر خویش مورد طعن، زجر و تکفیر قرار گرفته است. هر چند فلسفه ارسطو را خیلی خوب میدانست ولی هرگز از دایره اسلام خارج نه شده است. کوتاهی های فارابی و ابن سینا را مورد انتقاد قرار داده است. تهافت التهافت کتاب دیگرش در رد مجادلات غزالی است. - م

22 - Islam et La Science

۲۳ - Harranians: حران : نام یکی از شهر های بی نهایت قدیمی جهان است که در بین النهرین در ولایت شانلی اورفه ترکیه واقع است. حران منزل ابراهیم علیه السلام است و مرکز عمده صابنین و دین آنها نامدار است. شهرت جاودانی این شهر به سبب فلاسفه و دانشمندانی است که در دوران اسلامی از آن برخاسته اند یکی از مثالهای آن ثابت بن قره است. گفته شده که حران بعد از توفان نوح اولین شهریست که ساخته شده است. در سه فرسخی حران مکانیست بنام مشهد ابراهیم و باور بر آن است که ابراهیم ع در آنجا تولد شده است. ترکان عثمانی این شهر را « ارفا » نامیدند که تحریف عربی « رها » است. - م

۲۴ - Abba, Father : ابا : برای خداوند نامهای مختلفی بکار می رود. در زبان آرامیک یکی از این نامها نام ابا است که به معنی پدر جان است که اطفال برای پدر بکار می برند و مشعر رابطه نزدیک پدر با اولاد است. - م

25 - Maccabees

26 - theocrat

۲۷ - Judas the Gaulonites : یکی از رهبران یهودی قرن ششم میلادی بود که یهودان را بخاطر ندادن مالیات سنگین به رومیان تشویق به مقاومت کرد. - م

موسی آواز بلند نکرد ولی آشکار است که کاستی های آنرا می دید و می گذاشت دیگران ببینند که وی آن کاستی ها را می بیند.

همان هفته و قتی که خود را به دیدن «افغانی» آماده می ساختم، بودن در اتاق هوتل خود را ترجیح دادم تا در مورد افکار و شخصیت های این دو هیولای دنیای اندیشه و تفکر مطالعه کنم. «افغانی» در جواب خود به نقد «ساینس و اسلام» رنان، شهود بی شماری را ارائه کرد تا پرده از روی زخم زبانهای ضد سامی او بردارد. معهدا این بحث یک گوشه دیگر افکار «افغانی» را برملا ساخت و حتی بعد از صحبت های مذهبی و فلسفی که با وی در کابل افغانستان داشتیم تصور نمی کردم که چنین پنداشتی داشته باشد. «افغانی» در جواب به آقای رنان می نویسد،

«اگر امکان آنرا می داشتیم که این را در متن فرانسوی آن می خواندم بهتر می توانستم معنی این متفکر بزرگ را بشگافم... این درست است که دین اسلام مانعی است در برابر رشد دانش، اما آیا می توان حکم کرد که این مانع روزی از میان نخواهد رفت؟ دین اسلام درین خصوص از سایر ادیان چه فرق دارد؟ همه ادیان هریک به شیوه خود بی مدارا و نامتسامح اند. دین مسیحیت، یعنی جامعه ای که پیرو الهامات و ارشادات آن بوده و از روی آن شکل گرفته است از دوره اولی که بدان اشاره نمودم برآمده است. با استقلال و آزادی ای که با برآمدن از آن دوره نایل شد گویی به سرعت در مسیر دانش و پیشرفت ره پیمود در حالیکه جامعه مسلمانان خود را هنوز از قیومیت و سرپرستی دین رها نساخته اند. اما با درک اینکه دین مسیحیت از نظر زمانی چند قرن از دین اسلام پیشی داشت، من ناگزیر این امید را در دل می پرورم که جامعه مسلمانان نیز روزی توفیق خواهد یافت تا زنجیرهای خود را بشکند و مصممانه بر شاهراه تمدن به شیوه جوامع غربی پا بگذارد، شاهراهی که دین مسیحیت با همه مشقات و سختگیریهای خود نتوانست سد سدید آن شود. نه، نمی توانم بپذیرم که این امید از اسلام و مسلمین دریغ شود... تا زمانی که بشر و بشریت وجود دارد مبارزه میان عقاید جزمی و پژوهش آزاد، میان دین و فلسفه ادامه خواهد داشت. این مبارزه، مبارزه بی امانی خواهد بود که می ترسم در آن پیروزی نصیب اندیشه ورزی آزاد نخواهد شد چون توده ها خرد و استدلال را نمی پسندند و ارشادات خرد و استدلال را صرفاً عده ای از نخبگان درک می کنند، و نیز چون دانش با همه زیبایی ای که دارد عطش بشر را کاملاً فرو نمی نشاند چون بشریت تشنه مطلوب آرمانیست و وجود سایه ها و دور دست هایی را می خواهد که فلاسفه و دانشمندان نه توان استدراک آنها را دارند و نه توان استکشاف آنها را.»

ادامه دارد